

دستاورد این روزهای زنان: بی‌روسی در خیابان

مریم امیدی



سه ماه از زمانی که در خیابان‌ها روسری از سر برداشته‌ایم می‌گذرد. خیابان‌هایی که در آنها تردد می‌کنیم - شامل عابران و کسبه و حتی پلیس و نیروهای سرکوب - به وجود ما عادت کرده‌اند اما در درون بسیاری از ما، و در لایه‌های نادیدنی جامعه، هنوز وضعیت غیرعادی است. این هول و تکان درونی چندان مجالی برای بروز ندارد، و شاید تنها شاهدش که در عکس‌ها و فیلم‌ها ثبت‌شدنی است، شالی باشد که هنوز دور گردن بسیاری از زنانی است که حجاب از سر برداشته‌اند - نشانه‌ای از تردید نسبت به کشف حجاب دائمی. من از چیزهایی که در این چند ماه در خیابان‌ها و مکان‌های عمومی دیده‌ام، از صحبت با زنانی که روسری از سر برداشته یا برنداشته‌اند و، مهم‌تر از همه، از تجربه‌ی سال‌ها زندگی زیر تحکم حجاب اجباری فهمیده‌ام که ماجرا به سادگی برداشتن یک روسری نیست. ساده فرض کردن این عمل به ساده پنداشتن تحمیل حجاب اجباری می‌ماند. طنین آن هنوز در گوش‌هایمان هست که می‌گفتند مشکلاتان همین یک روسری است؟

بعد از قتل ژینا امینی به دست گشت ارشاد، زنانی بی‌هماهنگی و به صورت خودجوش تصمیم گرفتند که در خیابان‌ها روسری از سر بردارند. با قتل ژینا چگونگی حضور در خیابان برای آنها تبدیل به وضعیتی اخلاقی شده بود و نسبت به حجاب اجباری خشمگین‌تر از قبل بودند. البته در ماه‌های پیش از آن نیز در پی انتشار ویدیوهایی از نحوه برخورد گشت ارشاد با زنان، و همچنین پس از شکنجه و اعتراف اجباری سپیده رشنو این خشم افزایش یافته بود. ما نباید نسبت به اتفاقاتی که برای آدم‌هایی شبیه به خودمان رخ داده بود بی‌اعتنا می‌ماندیم و منتظر لحظه‌ای می‌شدیم که خودمان هم به دام بیفتیم، دامی که چهار دهه با دقت و استمرار برای ما پهن شده بود و حجاب را از امری عمومی و سیاسی که به ملتی تحمیل شده، به مشکلی شخصی برای ما تبدیل کرده بود. حجاب این‌گونه به مصونیت تبدیل شده بود: با ناامن کردن حضور عمومی زنانی که از رعایت بی‌چون‌وچرای این قانون تحمیلی سرباز می‌زدند. قانون و عرف پنهان، پشت این زنان را خالی می‌کرد تا حجاب را به مصونیت تبدیل کند، تا معتقدان به حجاب اجباری با خوشحالی فریاد برآرند که «حجاب مصونیت است»، و سرکوب مضمحل در این جمله را در پس ظاهر تشویق‌کننده‌اش پنهان کنند. بسیاری از زنان دیگر نمی‌خواستند اجازه دهند که تن ندادن به حجاب اجباری به مسئله‌ای شخصی برای سپیده رشنو و ژینا امینی تبدیل شود. زنان با برداشتن روسری از سر می‌گفتند که همه‌ی ما در این خواسته شریک‌ایم. برای شمار فراوانی از زنان، این کمترین و در عین حال بیشترین هزینه‌ای است که برای تغییر و حرکت به سوی فردایی بهتر می‌پردازند.

دیالوگ ماندگاری از فیلم «گوزن‌ها»ی مسعود کیمیایی را به یاد می‌آورم که در آن سید رسول (بهروز وثوقی) به قدرت (فرامرز قریبیان) می‌گوید: «وقتی رفتی، نفهمیدم کی داره می‌ره، حالا که اومدی می‌فهم کی اومده.» آزادی پوشش برای بسیاری از ما چنین چیزی است. وقتی در سال‌های اول انقلاب آن را از دست دادیم، نفهمیدیم که چه چیز را از دست داده‌ایم و حالا که به صورت محدود و نیم‌بند آن را به دست آورده‌ایم با تمام وجود قدرش را می‌دانیم. این به معنای واقعی کلمه دستاورد است، یعنی با دست‌های خودمان، با سال‌ها مبارزه، دستگیر شدن، ترسیدن، و دوباره جرئت به خرج دادن و حق خود را فریاد زدن به دست آمده و حالا در خیابان با خواسته‌ی آزادی و بازپس‌گیری ایران همراه شده است. شاید شما هم دیده باشید که بعضی می‌خواهند این دستاورد را کوچک بشمارند؛ شاید به این هم فکر کرده باشید که چنین اشخاصی آن ترس و دلهره‌ی درونی و حتی تکانه‌های بیرونی را نمی‌بینند. نگران‌اند که به همین دستاورد بسنده کنیم و تمام چیزی که از آزادی و زندگی در ایران می‌خواهیم همین باشد. بنابراین، تا جایی که می‌توانند نادیده‌اش می‌گیرند و بهای چندانی به آن نمی‌دهند و فقط به چشم همراهی برای خواسته‌ای بزرگ‌تر به آن توجه می‌کنند. به عقیده‌ی من، آنها هنوز به لایه‌های عمیق سرکوب و تحقیری که حجاب اجباری در زنان و حتی مردان به جا گذاشته، پی نبرده‌اند.

آنچه آنها می‌بینند و می‌تواند به فیلم و عکس تبدیل شود، حضور بی‌شال و روسری ما در خیابان است. همه می‌دانیم که اسم این وضعیت حجاب اختیاری نیست. هنوز در انتخاب لباس خود اختیار چندانی نداریم و همچنان ورود بدون روسری به اماکن عمومی و دولتی ممنوع است. اما آنچه نادیدنی است و نمی‌تواند به فیلم و عکس تبدیل شود، میل شدید به نافرمانی و در عین حال ناتوانی از انجام آن است.

حالا در خیابان چند دسته شده‌ایم. زنانی که با رضایت حجاب بر سر دارند، زنانی که شال و روسری از سر برداشته‌اند و زنانی که بهرغم بی‌اعتقادی به حجاب، همچنان شال و روسری بر سر دارند. در خیابان چشم در چشم می‌شویم، بسیاری از آنها جسارت ما را می‌ستایند اما این ستایش و میل به همراهی، به تغییری در پوشش آنها نمی‌انجامد. چرا؟ این پرسش اغلب از جانب کسانی مطرح می‌شود که شاید روسری از سر برداشتن برایشان به سادگی روسری بر سر کردن باشد. آنها نه تنها آزادی در انتخاب پوشش را کم‌اهمیت می‌شمارند، بلکه به پیچیدگی‌های چنین تصمیمی نیز بی‌اعتنا هستند.

این پرسش در حالی مطرح می‌شود که مسئولان حکومت همچنان در سخنرانی‌ها با زبانی تهدیدآمیز برای زنان نافرمان خط و نشان می‌کشند؛ هنوز خطر دستگیری و آسیب و آزار توسط نیروهای پلیس، بسیج، سپاه، لباس‌شخصی‌ها و آتش‌به‌اختیارها در اماکن عمومی از بین نرفته است. وقتی با زنانی از مناطق، فرهنگ‌ها و خانواده‌های مختلف حرف می‌زنم به لایه‌های پنهان و گوناگون اخذ چنین تصمیمی پی می‌برم. تصاویر عیان نمی‌کنند که اکثر زنان بی‌روسری در مکان‌ها و خیابان‌هایی دیده می‌شوند که خود تبدیل به نیروی سرکوب نشده‌اند یا روحیه‌ی سرکوب‌گروشان را از دست داده‌اند. هنوز در بسیاری از محلات شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک‌تر، و در نواحی حاشیه‌ای، فشار نامرئی خانواده‌ها و همسایه‌ها شهامت دیگرگونه‌بودن را از زنان سلب می‌کند. زنانی را می‌شناسم که باید کیلومترها از خانه و محل زندگی‌شان فاصله بگیرند تا بتوانند روسری از سر بردارند، زنانی که از اعضای خانواده‌ی خود حتی بیشتر از نیروهای سرکوبگر حکومتی می‌هراسند زیرا سرپیچی از خواست خانواده پیامدهای هولناک‌تر و جبران‌ناپذیرتری دارد. زن ورزشکاری با حسرت می‌گفت اگر حکومت هم کوتاه بیاید شوهرش کوتاه نخواهد آمد. ما چقدر از زندگی چنین زنانی اطلاع داریم که می‌پرسیم چرا حجاب از سر بر نمی‌دارند؟ آیا می‌دانیم که اگر این زنان روسری از سر بردارند توسط خانواده‌ی خود از حقوق بی‌شمار دیگری، از جمله حق حضور در جامعه، حق اشتغال و حق تحصیل محروم خواهند شد؟ هیچ چیز صفر و یک نیست. این‌طور نیست که خانواده یا دست تو را باز بگذارد یا در چنگالش گرفتار و ناتوان باشی. بسیاری از زنان سال‌ها جنگیده‌اند تا توانسته‌اند حق حضور در جامعه را به دست بیاورند، چادر خود را زمین بگذارند، روسری خود را عقب‌تر ببرند و هویتی پیدا کنند که بازتابی از تفکرات و نگرش‌ها و سنت‌های خانوادگی نباشد. دوربین‌ها هیچ‌یک از این فشارهای پنهان به زنان و مبارزه‌ی آنها برای کاستن از این فشارها را ثبت نمی‌کنند.

مبارزه با حکومت بر سر قانون حجاب اجباری، همراه با مبارزه در خانه و محله برای بازپس‌گیری دیگری حقوق بی‌شمار، مسیرهایی موازی بوده‌اند که حالا امید به همبستگی را در ما زنده کرده‌اند. تلاش زنان گوناگونی که یک‌صدا خواهان آزادی پوشش‌اند حاکی از نوعی همبستگی است. حالا همه می‌دانیم که چه چیزی از دست داده بودیم و چه چیزی را دوباره داریم به دست می‌آوریم.

سایت آسو